

## عدم مشروعیت استنابه در تلبیه برای اخرس

بحث در جواز یا لزوم استنابه در تلبیه برای اخرس بود. گفته شده بود ابن جنید اگر چه اشاره را برای تلبیه اخرس کافی دانسته است اما به جواز استنابه هم حکم کرده است. ما برای جواز استنابه دو وجه ذکر کردیم یکی تمسک به روایت زراره بود.

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ يَاسِينَ الضَّرِيرِ عَنْ حَرِيْزٍ عَنْ زُرَّارَةَ أَنَّ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ خُرَّاسَانَ قَدِمَ حَاجًّا وَكَانَ أَقْرَعَ الرَّأْسِ لَا يُحْسِنُ أَنْ يَلْبِيَّ فَاسْتَفْتَى لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع فَأَمَرَ أَنْ يَلْبِيَّ عَنْهُ وَ يُمَرِّ الْمَوْسَى عَلَى رَأْسِهِ فَإِنَّ ذَلِكَ يُجْزِي عَنْهُ. (الكافي، جلد ۴، صفحه ۵۰۴)

در سند روایت یاسین الضریر وجود دارد که توثیق ندارد و لذا روایت از نظر سند مشکل دارد علاوه که مورد روایت اخرس نیست بلکه کسی است که نمی‌تواند تلبه را به خوبی بیان کند اما گفته‌اند وقتی کسی که توان بیان تلبیه را دارد مجاز به استنابه باشد به طریق اولی شخص اخرس که اصلاً توان تکلم را ندارد مجاز به استنابه است و در این صورت جمع بین این روایت و روایت سکونی به تخییر است و اینکه اخرس می‌تواند با اشاره تلبیه را اداء کند و می‌تواند استنابه کند.

اما به نظر می‌رسد روایت زراره چون به ضعف سند مبتلاست نمی‌تواند اطلاق روایت سکونی و ظهور آن در وجوب تعیینی را مقید کند.

علاوه بر ضعف سندی، به نظر ما دلالت روایت بر جواز و مشروعیت استنابه برای اخرس هم تمام نیست. کسی که نمی‌تواند تلبیه را به صورت صحیح اداء کند باید نایب بگیرد اما کسی که ادای تلبیه او به اشاره است و خودش تمکن از انجام وظیفه‌اش دارد بر چه اساسی نایب گرفتن برای او مشروع باشد؟ وظیفه اختیاری اخرس ادای تلبیه به اشاره است و وقتی چنین امکانی دارد بر چه اساسی باید به مشروعیت استنابه برای او حکم کرد؟ بله اگر نتواند اشاره کند و از انجام وظیفه اختیاری‌اش معذور باشد بحث به وظیفه اضطراری یا نایب گرفتن می‌رسد نتیجه اینکه روایت به فحوی بر مشروعیت استنابه برای شخص اخرس دلالت ندارد تا مقید اطلاق روایت سکونی باشد و به تخییر بین آنها جمع کرد.

مگر گفته شود بر اساس نظر مشهور به ضعف روایت سکونی محتمل است که وظیفه او استنابه باشد ولی این بیان هم ناتمام است و اصلاً هیچ فقیهی احتمال نداده است که بر اخرس استنابه متعین باشد و حتی ابن جنید هم به تخییر حکم کرده است و لذا با عدم احتمال تعین استنابه در حق او، حکم به احتیاط هم خارج از صناعت است.

در برخی کلمات روایت سکونی حمل شده است به فرضی که اخرس متمکن از اشاره باشد و روایت زراره حمل شده است به فرضی که اخرس حتی نتواند اشاره هم بکند. مرحوم کاشف اللثام فرموده هر چند خیلی

بعید است که چنین اُخرسی وجود داشته باشد اما اگر وجود داشته باشد جمع بین این دو روایت به این صورت است. عرض ما این است که این جمع کاملاً تبرعی است و هیچ شاهدهی هم ندارد. وجه دیگری که برای مشروعیت استنباط می‌توان بیان کرد این است که مستفاد از مجموع روایات باب حج این است که هر جا شخص متمکن از انجام عمل نباشد موظف به گرفتن نایب است بلکه وقوف در مشعر و عرفات و بیتوته در منی قابل نیابت نیستند. و اُخرس هم متمکن از ادای تلبیه ندارد و بر اشاره او هم تلبیه صدق نمی‌کند پس باید نایب بگیرد.

به نظر ما این وجه هم ناتمام است و اولاً مشروعیت نیابت در صورتی است که در آن فرض وظیفه مشخصی برای شخص وجود نداشته باشد و گرنه شخص موظف است وظیفه‌اش را انجام بدهد و ثانیاً حتی اگر بتوان از موارد نایب گرفتن تعدی هم کرد الغای خصوصیت و تعدی به فرضی که شخص خودش می‌تواند به نحو مقتضی و مناسب خودش اداء کند و وظیفه اختیاری خودش را انجام بدهد مشکل است. جهت دیگر لزوم خواندن نماز به جماعت برای اُخرس است. شکی نیست که اگر اُخرس در نماز به شخصی که مشکلی در تکلم ندارد اقتداء کند نمازش صحیح است اما آیا این کار بر او متعین است؟ یعنی ادای نماز با اشاره با انگشت و تحریک لسان فقط در صورتی است که نتواند نماز را به جماعت بخواند؟ شبهه از این جهت مطرح شده است که شخص وقتی موظف به انجام وظیفه اضطراری است که نتواند وظیفه اختیاری را اداء کند و فقط وقتی به وظیفه اضطراری نوبت می‌رسد که مکلف از انجام وظیفه اختیاری عاجز باشد. و ادای نماز با اشاره، وظیفه اضطراری است در عین اینکه خواندن نماز به جماعت از افراد وظیفه اختیاری است بلکه افضل افراد وظیفه اختیاری است پس اُخرس تا وقتی می‌تواند وظیفه اختیاری را انجام بدهد نمی‌تواند وظیفه اضطراری‌اش را انجام بدهد. به عبارت دیگر اگر دلیل خاصی مثل روایت سکونی وجود نداشت مطابق قاعده باید همین طور حکم می‌کرد.

عرض ما این است که اُخرس اگر چه نمی‌تواند وظیفه اختیاری دیگران را انجام بدهد اما عذر او هم با سایر موارد عذر متفاوت است. عذر او با عذر موقتی متفاوت است. توضیح بیشتر مطلب: کسی که در بخشی از وقت آب نداشته باشد حق ندارد تیمم کند و فقط وقتی می‌تواند تیمم کند که در تمام طول وقت آب نداشته باشد. در این فرض وظیفه اضطراری وقتی است که شخص متمکن از وظیفه اختیاری نباشد. ولی در مورد اُخرس هیچ‌گاه در حق او محتمل نیست که از انجام وظیفه اختیاری (نماز با تکلم) تمکن پیدا کند این طور نیست در عین اینکه درست است که نماز جماعت وظیفه اختیاری است. وظیفه اضطراری اُخرس را از نص خاص استفاده کرده‌ایم و مفاد آن این است که قرائت اُخرس اشاره به انگشت است و آن را به فرض عدم تمکن از نماز جماعت اختصاص نداده است. روایت سکونی وظیفه اُخرس در قرائت را اشاره دانسته است و همین اشاره را قرائت او به حساب آورده است و در این صورت معنا ندارد گفته شود این فقط وقتی است که او متمکن از ادای نماز به جماعت نباشد. علاوه که تخصیص روایت سکونی به فرضی که اُخرس متمکن از ادای نماز به جماعت نباشد، تخصیص به فرد نادر است چون نوعاً فرد اُخرس متمکن از ادای نماز به جماعت است.

بنابراین ما به ادعا دو اشکال داریم: اول اینکه مقتضای اطلاق روایت سکونی این است که وظیفه اُخرس خواندن نماز به اشاره است و رفع ید از این اطلاق دلیل ندارد. دوم اینکه اصلاً چنین تقییدی ممکن نیست چون تخصیص این روایت به فرض عدم تمکن از نماز جماعت، تخصیص به فرد نادر است و این تخصیص مستهجن است.

بله برخی علماء معتقدند کسی که عذر موقتی دارد و عنوان اُخْرَس بر او صادق نیست مثل کسی که سگته کرده است و به صورت موقت نمی‌تواند صحبت کند و به عبارت دیگر عدم تمکن او از تکلم عارضی و موقتی است، وظیفه او خواندن نماز به جماعت است و اگر متمکن نبود با اشاره نماز بخواند و این فتوا بعید نیست ولی این فرض با فرض اُخْرَس متفاوت است.

این تفصیل در کلمات عده‌ای از علماء مثل مرحوم کاشف الغطاء و میرزای قمی ذکر شده است. کاشف الغطاء در حق جاهلی که به خاطر ضیق وقت یا نبود معلم از تعلم قرائت و اذکار نماز عاجز باشد گفته است:

«و يجب الائتِمام على العاجز عن التعلّم لفقد المُعلّم أو ضيق الوقت، دون الأخرس و الأثلغ» (کشف الغطاء، جلد ۳، صفحه ۱۸۵)

میرزای قمی هم فرموده:

«و الأخرس يأتي بالممكن، و لا يجب عليه الائتِمام، و وجهه ظاهر.» (غنائم الايام، جلد ۲، صفحه ۵۰۶) ظهور وجه این فتوا هم از این جهت است که مقتضای روایت سکونی همین است که قرائت و وظیفه اُخْرَس همین است و با این روایت به لزوم خواندن نماز به جماعت نوبت نمی‌رسد. در جای دیگری فرموده:

«و هل يجب على الأُمّي العاجز عن التعلّم الائتِمام بالقارئ المتقن؟ فيه وجهان، و المشهور وجوبه، و دليله غير واضح. و علّله بعضهم بأنّه يتمكّن حينئذٍ من الصلاة بقراءة صحيحة فتجب عليه» (غنائم الايام، جلد ۳، صفحه ۱۲۸)

منظور از امّی کسی است که بیسواد است و هنوز نتوانسته است قرائت را یاد بگیرد مشهور به لزوم خواندن نماز به جماعت فتوا داده‌اند از این جهت که عجز او دائمی نیست به خلاف اُخْرَس که دائما از تکلم عاجز است. (البته در ابتدای بحث گفتیم اگر اُخْرَس متمکن از یادگیری تکلم و لب‌خوانی باشد بر او لازم است و لذا اینکه ما گفتیم بر اُخْرَس خواندن نماز به جماعت لازم نیست در فرضی است که عجز او ابدی باشد اما اگر بتواند لب‌خوانی یاد بگیرد بر او واجب است و بر اساس فتوای مشهور تا وقتی لب‌خوانی را یاد نگرفته است بر او واجب است نماز را به جماعت بخواند.)

در مورد امّی که عاجز از قرائت صحیح است تذکر این نکته لازم است که قاعدتا فتوای مشهور به لزوم خواندن نماز به جماعت در فرضی است که عجز شخص موقتی باشد اما کسی که اصلا تمکن از قرائت صحیح در نماز ندارد بر اساس روایات همان مقداری که برایش مقدور و میسر است را انجام بدهد و بر او ایتِمام لازم دانسته نشده است.

در برخی روایات گفته شده است:

عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ فِي قُرْبِ الْإِسْنَادِ عَنْ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ صَدَقَةَ قَالَ سَمِعْتُ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ ع يَقُولُ إِنَّكَ قَدْ تَرَى مِنَ الْمُحَرَّمَ مِنَ الْعَجْمِ- لَا يُرَادُ مِنْهُ مَا يُرَادُ مِنَ الْعَالِمِ الْفَصِيحِ- وَ كَذَلِكَ الْأَخْرَسُ فِي

الْقِرَاءَةِ فِي الصَّلَاةِ - وَ النَّشْهُدِ وَ مَا أَشْبَهَ ذَلِكَ - فَهَذَا بِمَنْزِلَةِ الْعَجْمِ وَ الْمُحَرَّمِ - لَا يُرَادُ مِنْهُ مَا يُرَادُ مِنَ الْعَاقِلِ الْمُتَكَلِّمِ الْفَصِيحِ - وَ لَوْ ذَهَبَ الْعَالِمُ الْمُتَكَلِّمُ الْفَصِيحُ - حَتَّى يَدَعَ مَا قَدْ عَلِمَ أَنَّهُ يَلْزُمُهُ وَ يَعْمَلُ بِهِ - وَ يَتَّبِعِي لَهُ أَنْ يَقُومَ بِهِ - حَتَّى يَكُونَ ذَلِكَ مِنْهُ بِالنَّبْطِيَّةِ وَ الْفَارِسِيَّةِ - فَحِيلَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ ذَلِكَ بِالْأَدَبِ - حَتَّى يَعُودَ إِلَى مَا قَدْ عَلِمَهُ وَ عَقَلَهُ ... (وسائل الشيعة، جلد ۶، صفحه ۱۵۱)

منظور از عجمی در مقابل فصیح است و مفاد روایت این است که کسی که نمی‌تواند قرائت را فصیح بخواند وظیفه او همان چیزی است که برایش مقدور است. بنابراین کسانی که مثلاً فارس یا ترک زبان هستند و هر کاری هم بکنند نمی‌توانند کلمه را از مخارج صحیح عربی اداء کنند وظیفه آنها همان مقداری است که می‌توانند.

البته در کلمات برخی علماء گفته شده است که چنین کسی باید ترجمه کلمه را اداء کند ولی این نظر هیچ موجبی ندارد همان طور که لزوم خواندن نماز به جماعت برای آنها موجبی ندارد و درست است که نماز جماعت وظیفه اختیاری است اما تمکن از وظیفه اختیاری در صورتی مانع از انجام وظیفه اضطراری است که عذر شخص دائمی و ابدی نباشد. بر همین اساس به نظر ما آنچه به مشهور منسوب است که عامی عاجز از تعلم باید نمازش را به جماعت بخواند ناتمام است.

جهت دیگر بحث در مورد اخرس این است که بعد از پذیرش اینکه وظیفه اخرس در قرائت اشاره به انگشت و تحریک لسان است اگر اخرس در ضمن نماز مقاصد خودش را که جزو نماز نیستند با اشاره منتقل کند نمازش باطل است؟ در مساله اختلاف نظر وجود دارد و برخی گفته‌اند بر این اساس که اشاره اخرس جایگزین تکلم او است پس اشاره به هر مقصودی مثل تکلم در نماز است که مبطل است. روایت سکونی اشاره اخرس را تکلم قرار داده است و لذا اگر به چیزی در نماز اشاره کند مثل این است که تکلم کرده است. در نتیجه کسی که اخرس نیست اگر در نماز به چیزی اشاره کند نمازش باطل نیست چون اشاره تکلم نیست اما اخرس اگر در نماز به چیزی اشاره کند نمازش باطل است چون اشاره او تکلم است و یکی از مبطلات نماز تکلم است.

در حقیقت این عده از علماء مفاد روایت سکونی را این دانسته‌اند که «اشارة الاخرس تکلم» یعنی همان طور که از این روایت نسبت به سایر مواردی که در آن مذکور نیست (مثل تکبیر الاحرام) الغای خصوصیت می‌شود، همچنین از این روایت نسبت به کلام مبطل هم الغای خصوصیت می‌شود. پس اگر اخرس در نماز به چیزی اشاره کند مثل این است که تکلم کرده است.

در مقابل از کلمات برخی علماء استفاده می‌شود که اشاره به سایر امور در نماز موجب بطلان نماز اخرس نیست و به نظر ما هم حق همین است که اشاره اخرس مبطل نماز او نیست چون دلیل نیامده است که «کلام اخرس اشاره او است» یا «اشاره اخرس کلام است». اگر در روایت چنین تعابیری آمده بود گفته می‌شد مفاد آنها بالحکومة این است که اشاره اخرس کلام است و این روایات بر هر چه متضمن کلام باشند حکومت داشتند چه کلام واجب و چه کلام ممنوع. و به عبارت دیگر چنین دلیلی بر دلیل مبطل بودن تکلم هم حکومت داشت همان طور که بر دلیل لزوم تکلم به حمد و سوره حکومت داشت. آنچه در روایت سکونی ذکر شده است این است که تلبیه و تشهد و قرائت اخرس در نماز به اشاره است و این لسان حکومت نیست.

قول به مبطل بودن اشاره اخرس در نماز بر اساس حکومت نیست بلکه بر اساس الغای خصوصیت است و ادعای الغای خصوصیت از این روایت ناتمام است و اگر هم بر اساس توهّم حکومت باشد بطلانش از آنچه گفتیم روشن شد.

با این حال توضیح بیشتر مطلب خواهد آمد.